مطالعات اسلامی زنان و خانواده
دوفصلنامه علمی- پژوهشی
سال دهم- شماره هجدهم
بهار و تابستان ۱۴۰۲

بررسی معیار پرداخت نفقه در زندگی زناشویی بر اساس آیات و قرائن روایی

میرزا محمدرضا صفایی تخته‌فولادی[۱]
منوچهر خدارحمی[۲]

چکیده

در مسئله قضاوت و حکمیت میان زوجین در اختلافات زناشویی، همواره لازم است معیار و ملاکی مد نظر باشد تا بتوان بر اساس آن، میان زوجینی که اختلاف دارند، به‌درستی قضاوت کرد. در واقع، نمی‌توان بدون داشتن یک معیار، به حکمیت میان این دو پرداخت؛ به‌ویژه در اختلافات مالی. زیرا طبق نظر فقها، در این موضوع باید معیارهایی همچون: شأن زن، توانایی مرد و نگاه عرف را مد نظر قرار داد. ازاین‌رو این پرسش شکل می‌گیرد که معیار در این موضوع چیست؟ در این نوشتار، با استفاده از روش تحلیل اجتهادی نصوص دینی، به بررسی این معیار می‌پردازیم. نتایج پژوهش نشان می‌دهد معیار اولیه در بحث اختلافات مالی زوجین، توانایی مرد است؛ هرچند برای این توانایی، در روایات، حدی تعیین شده است که کمتر از این میزان، برای زن حق طلاق را ایجاد می‌کند و در این میان، تفاوتی ندارد که مرد و زن در میزان توسعه مالی، هم‌کفو بوده یا دارای تفاوت باشند.

واژگان کلیدی: معیار، نقه، توان مکلف، قرآن، روایت.

---

۱. طلبه سطح ۴ فقه و اصول، حوزه علمیه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده‌مسئول)؛ thakhtefolady@gmail.com
۲. دانش‌آموخته سطح ۴ فقه و اصول، حوزه علمیه قم، قم، ایران؛ mr.takhtefolady@gmail.com
تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۹/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۱۲/۱۰

مقدمه

پیدایش اختلاف در زندگی زوجین، امری شایع است و این امر تا جایی پیش می‌رود که به حکمیت میان دو زوج منجر می‌شود. حکمین، یکی از طرف زن و دیگری از طرف مرد، از خانواده ایشان تعیین می‌شود. در این موارد، حکمین باید درصدد اصلاح بین زوجین برآمده و اختلاف ایشان را حل و فصل کنند. طبق تصریح قرآن کریم، بهترین شیوه برای حل اختلاف از نگاه اسلام، تغییر نگرش به وقایع است: «چه بسا چیزها ناپسند شماست و حال آنکه خدا در آن خیر بسیار مقدّر فرماید» (نسا:۱۹). امّا افراد بسیاری، این دستور را رعایت نمی‌کنند. در اینجا، ضرورت بحث روشن می‌شود که از چه رو نیاز است تا معیاری برای حل این اختلاف وجود داشته باشد؟ زیرا هرکس در رفتاری که انجام می‌دهد، خود را محقّ میداند. (طباطبایی، ۲۰۰۷، ص۱۳)

این معیارها، بر اساس حقوق افراد در خانواده تعیین می‌شود؛ زیرا خانواده در ابتدا و بدون نظر به مسائل اخلاقی، یک قرارداد است و آنچه به یک معامله، وجهه شرعی و حقوقی می‌دهد، حفظ حقوق طرفین است. ازاین‌رو باید حقوق طرفین، مشخص و روشن باشد و در سایه این حقوق می‌توان به حل اختلاف دو سوی معامله پرداخت که در اینجا، مصداق آن، ازدواج است. برای شناخت میزان حقوق در یک معامله، باید معیاری وجود داشته باشد و در اینکه معیار حقوقی زوجین چیست، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. گروهی، معیار حقوق را شأن زن پنداشته و گروهی بر حقوق منصوص تأکید کرده‌اند. گروهی نیز شأن هر دو را معیار دانسته و گروهی، شأن مرد را معیار قرار داده‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹، ج۱ ص۴۲). با توجه به اختلاف موجود در این مسئله، جا دارد تا با روش تحلیل اجتهادی، به این موضوع پرداخته شود که معیار حقوق طرفین در ازدواج چیست؟ درباره این مسئله، نوشتاری چند موجود است از آن جمله:

مقاله «واکاوی فقهی در ملاک تعیین مقدار نفقه و مصادیق آن با نگاه تطبیقی بر آرای فقهای اسلامی»، فاطمه کاظم‌پور فرد و مهسا جمشیدی شهمیری، نشریه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، سال شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شماره ۵۵. در این مقاله، تنها

به دو معیار حال زوجه و شأن زوج پرداخته شده و دیگر معیارها، مورد بررسی قرار نگرفته است.

مقاله «معیار نفقه زوجه»، قدرت‌الله نیازی و علی رمضانی، نشریه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره ۶۵. نتیجه به‌دست‌آمده در این نوشتار آن است که شأن زوج، معیار تعیین نفقه است. بااین‌حال، تنها به بررسی اقوال پیرامون این معیار پرداخته و ادله این دیدگاه را مورد بررسی قرار نداده است.

مقاله «معیار تعیین نفقه زوجه در فقه امامیه و حقوق مدنی»، مجید سربازیان و غلامرضا برزگر، نشریه مطالعات حقوقی، دوره نهم، بهار ۱۳۹۶، شماره ۱. این نوشتار، با نگاهی حقوقی به این مسئله پرداخته و با واکاوی حقوق ایران، مشخص کرده است که قانون‌گذار ضمن تمایل به معیار اکثریت فقهای امامیه، مجموع آخرین شأن اجتماعی شخص زوجه و خانواده پدر زن در قبل از نکاح را ملاک دانسته است. همچنین از دو معیار نوعی و شخصی برای شناسایی و تمایز گستره نفقه زوجه و مصادیق آن بهره گرفته و به بررسی ادله این دیدگاه نظری نداشته است.

مقاله «گستره، مقدار و ملاک تعیین نفقه واجب زوجه در مذاهب خمسه»، نسرین اسدبیگی، مطالعات قرآنی نامه جامعه، دوره ۵، تیر ۱۳۹۷، شماره ۱۲۶. این مقاله، بحث از اقوال درباره نفقه را به‌صورت مقارن، مرور کرده و فقط ادله را به اجمال بیان نموده است.

مقاله «نگاهی نو به معیار نفقه زوجه در فرض اعسار زوج»، رضا دهقان‌نژاد، حمید مسجدسرایی و حسن پورلطف‌الله، نشریه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دوره ۵۴، اسفند ۱۴۰۰، شماره ۲. در این مقاله، ادعا شده است که معیار پرداخت نفقه در حالت توسعه زوجین، ایسار و در حالت معسر بودن هر دو، نفقه اعسار باید پرداخت شود و محل بحث در جایی است که یکی از زوجین، موسر باشد و دیگری معسر. این ادعا، خود محل اختلاف است؛ زیرا توافق، تنها در جایی ممکن است که زوجین هر دو از نظر توسعه، مساوی در نظر گرفته شوند؛ درحالی‌که در اغلب موارد، حتی در حالت توسعه نیز توان و شأنیت هریک با هم متفاوت است. ازاین‌رو، بار دیگر این پرسش تکرار می‌شود که معیار توسعه در این اختلافات چیست؟

شأن و حال زن است؟ شأن و حال مرد است؟ قدرت مرد است؟ و یا عرف است؟ همچنین در مواردی باید معیار تعیین نفقه، عسر زوج باشد؟ یا عسر زوجه؟ و سوال به این حالات نیز تسری می‌یابد. ازاین‌رو به نظر می‌رسد این مقاله، به این وجه از مسئله توجه نداشته است و این مسئله باید در تمام زوایا بررسی گردد.

۱. معیار توقیف شرعی

هر حکم یا موضوعی که حدود و تعریف آن مشروط به بیان شرع مقدّس است توقیفی نامیده می‌شود (کرکی، بی‌تا، ج۲ ص۲۳۵)، در این معیار، میزان نفقه بر اساس بیان شرع تعیین می‌شود و برای هیچ فردی بیش از این مقدار، حقی وجود ندارد. (طبرسی، ۱۴۱۰، ج۲ ص۲۸۸)

۱،۱. صحیحه اسحاق‌بن عمار

از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد: «حقّ زن بر شوهرش چیست؟ فرمود: آنکه او را سیر گرداند و پیکرش را بپوشاند» (صدوق، ۱۴۱۳، ج۳ ص۴۴۰). این روایت، حق زن را غذا و پوشاک به‌نحوی می‌داند که سیر شود و پیکر وی پوشیده گردد. کمتر از این مقدار پرداخت نفقه نیست و بیش از این مقدار نیز ثابت نیست. در روایاتی که در ادامه بیان شده است، معیار این نفقه روشن‌تر می‌شود.

۱،۲. صحیحه جمیل‌بن دراج

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «اگر شوهر، همسر خود را با لباسی بپوشاند و غذایی به او بخوراند که پشتش را راست نگه دارد، خانم باید در کنار او بماند وگرنه می‌تواند او را طلاق دهد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۵، ص۵۱۲). بر اساس این روایت، معیار سیر شدن آن است که زن دچار ضعف نشود و خم شدن پشت، کنایه از ضعف است. امّا در این روایت، معیار پوشاندن بیان نشده است، ولی می‌توان میزان آن را از روایات بعدی به دست آورد. پس حداقل حق زن از نظر شرعی، در این روایت بیان شده و آن عبارت است از: داشتن پوشش و غذایی که میزان آن به‌اندازه‌ای باشد که زن دچار ضعف، سستی و بیماری نشود. کمتر از این میزان برای زن،

عسر و حرج شمرده شده و جواز طلاق داده شده است. بر اساس مفهوم مخالف این روایت، زن حق ندارد در صورت تامین این مقدار از نفقه، از شوهر خود جدا شود و حقی در زمینه زیاده‌تر از این موارد برای وی تعیین نشده است.

۱،۳. مرسله شهاب‌بن عبدربه

«از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: «حق زن بر مردش چیست؟ پاسخ دادند: مرد، زن را سیر کند و زشتی‌های او را بپوشاند ... . عرض کردم: پس روغن چگونه است؟ فرمودند: روزی را به وی بنوشان و روز دیگری را نه. عرض کردم: حکم گوشت چیست؟ فرمودند: هر سه روز یک‌بار و در ماه، ده روز و نه بیشتر از این و مواد رنگ‌آمیزی، هر شش ماه یک‌بار و هر سال چهار لباس برای او برگزین، دو لباس برای زمستان و دو لباس برای تابستان. و شایسته نیست خانه‌ات از سه چیز خالی باشد: روغن سر، سرکه و زیتون. باید غذای آنها را با مدّ اندازه بگیرد که من نیز با آن غذای خود را اندازه می‌گیرم و باید غذای هر نفر آنها را حساب بکند. اگر آن شخص خواست، آن را می‌خورد و اگر خواست، می‌بخشد و اگر خواست، صدقه می‌دهد و باید میوه‌ای عمومی نباشد جز اینکه برای خانواده و عیال خود تهیه کند و باید از خوراندن غذای برتر به آنان در روز عید فروگذاری نکند...» (همان). درباره دلالت این روایت، چند احتمال وجود دارد:

الف) روایت در مقام بیان مخارج متعارف زمان خود است: قرینه‌ای بر این مدعا نیست و اصل، عدم تقیید روایت به زمان خاص است به‌ویژه که سوال نیز کلی است.

ب) روایت، حداقل‌های عرفی را در زمان خود را بیان کرده است: قرینه برخلاف این احتمال در روایت وجود دارد؛ زیرا امام پاسخی فراتر از پرسش راوی داده و مواردی که وی نپرسیده را نیز بیان کرده‌اند.

ج) روایت در مقام بیان حداقل‌های حقیقی حق زوجه است: بر اساس این احتمال، حداقل‌های نیاز یک زن برای زندگی در همه دوران، مواردی است که امام بیان نمود و این مورد، توقیفی است و بیش از آن حقی به گردن مرد

نیست. امّا از دیدگاه رجالی، سند این روایت ضعیف است؛ زیرا مرسله «وعدة من أصحابنا» در سندش نامشخص است. همچنین حکم بر اساس این روایت، بدون بررسی سایر ادله پذیرفته نیست.

۱،۴. صحیحه زید شحّام

از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: «[برده‌ات] را سیر کن و بپوشان. عرض کردم: حدّ سیری چه مقدار است؟ فرمود: ما به خانواده خود دو مدّ خرما می‌دهیم» (همان، ج۶، ص۱۹۹). در این روایت، حداقل نفقه خوراکی بیان شده است، و بیان خرما، معیاری برای قیمت‌گذاری خوراک است؛ چنان‌که در روایات زکات فطره نیز چنین است: «زکات فطره... یک صاع خرما، یک صاع جو، و... است» (طوسی، ۱۳۶۳، ج۲، ص۴۸) و چون قیمت‌ها در زمان امام علیه‌السلام نیز متغیر بوده است (علی‌یوسفی، ۱۳۷۹) امام، میزان قیمتی بیان نکرده است.

در سند روایت نجاشی (۱۳۶۵، ص۱۲۸)، غضائری (۱۳۸۰، ص۸۸) و علامه حلی (۱۴۱۷، ص۲۵۸)، ابی‌جَمیله را به غلو و ضعف متهم نموده‌اند، امّا استناد کتاب رجال به غضائری، حتمی نیست. همچنین نجاشی، وی را تضعیف نکرده است: «**وضعفوا منهم... مفضل‌بن صالح**» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص۱۲۸). به‌علاوه، نقل سه تن از اصحاب اجماع (صدوق، ۱۳۹۵، ج۱، ص۲۸۶؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ج۵، ص۳۳۷ و طوسی، ۱۴۰۷، ج۸، ص۱۶۷) در سایر روایات، و ابی‌نصر بزنطی در این روایت، در تعارض با ادعای غلو است و می‌توان آن را ساقط دانست. از طرف دیگر، او از معاریفی است که قدحی بر وی وارد نشده است و ازاین‌رو می‌توان روایت را صحیح دانست.

۲. معیار توان مکلف

در این معیار، میزان حق مالی، به‌اندازه توان هرکدام از طرفین است که حق مالی به عهده وی است. این شرط، از شروط عام در تمام تکالیف است و از آن، به قدرت نیز تعبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج۸، ص۱۰۸). بر اساس این معیار، حدود هرگونه حق مالی که بر ذمه فرد است، به میزان توانایی وی است. این شرط در اصل، یک حکم عقلی است که هم شرط

اصل تکلیف است و هم شرط تنجز تکلیف. اگر حکمی در مقام جعل، خارج از توان مکلف باشد، قاعده قبح تکلیف بمالایطاق، آن را محال می‌داند (طوسی، بیتا، ج۶، ص۴۸۴). اگر تکلیفی در مرتبه جعل، محال نباشد، ولی در زمان تنجز، از عهده آن مکلف خاص خارج باشد، در این حالت نیز حکم از مکلف ساقط می‌شود و حکم به پرداخت نفقه بیش از توان مالی مرد، حکم بمالایطاق است. این دلیل عقلی برای این دیدگاه است، امّا این دیدگاه توسط نصوص نیز تأیید می‌شود.

۲،۱. آیه ۲۳۳ سوره بقره

در آیه: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (بقره:۲۳۳) مصادیق نفقه خوراک و پوشاک بیان شده است. امّا زوج چه نوع پوشاک و خوراکی را باید برای زوجه تهیه کند؟ خداوند این نفقه را مقید به قید «معروف» کرد؛ یعنی: «آنچه که نیکو است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص۵۶۱). پرسش آنکه نفقه نسبت به چه معیاری نیکو شمرده شود؟ در پاسخ، جواب‌های گوناگونی داده شده است: نسبت به عرف عقلای متشرعه (طیب، ۱۳۷۸، ج۲، ص۴۷۲)؛ نسبت به عرف شرع (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ج۱، ص۳۷)؛ نسبت به مرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۲، ص۵۸۷ و مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج۲، ص۱۷۷)؛ نسبت به زن (نجفی، ۱۳۶۲، ص۳۳۱، ح۳۱) و نسبت به متعارف هر دو (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۳۶۱). دلیل بر این مدعا، اضافه ضمیر: «هن» به «رزق» و «کسوت» عنوان شده است؛ یعنی رزق زن و پوشش زن. پس معروف، بر اساس معیار حال زن است، ولی این معنا، با ادامه آیه ناسازگار است، به قرینه: ﴿لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ که متعارف، حال شوهر است؛ زیرا شوهر، مکلف است، پس عدم تکلیف بیش از حد، متعلق به شوهر است و باید در حد توانایی شوهر باشد نه متعارف همسر.

۲،۲. آیه ۶ سوره طلاق

از مصادیق نفقه در آیه ۶ سوره طلاق، مسکن است: ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ﴾، به قیاس اولویت، زنی که طلاق نگرفته است نیز از این حق برخوردار است. در این

آیه، مسکن باید در حد توانایی زوج باشد؛ زیرا گزاره «مِن وُجدکم» قید مسکن قرار گرفته است که به معنای «تمکن» زوج است. پس منظور، مسکن در حد توانایی مرد است. در آیه بعد نیز عنوان شده هرکس به‌اندازه وسع خود مکلف است. پس مسکنی باید تهیه شود که در حد توانایی همسر باشد؛ زیرا تهیه آن به عهده مرد و تکلیف وی است. برخی، این آیه را مقید کرده‌اند به این صورت که آنچه مازاد از شأن زن از نفقه برای مرد قابل پرداخت نیست، به ذمه وی قرار می‌گیرد (مقداد، بیتا، ج۲، ص۲۲۰). این دسته توجه نکرده‌اند، تقیید در جایی است که نصی با نص مذکور درحالی‌که تکافو دارد، تعارض نماید؛ حال آنکه با این آیه، هیچ نصی تعارض ندارد، که رابطه بین آنها، عام و خاص یا مطلق و مقید باشد و به‌وسیله جمع عرفی درصدد رفع تعارض برآمده و آن را مقید نماییم. پس این تقیید بلا وجه است و ادامه آیه، دلالتی بر تقیید آیه ندارد، بلکه وعده الهی است به زنان و مردانی که دچار عسر شده‌اند، که این حالت دائمی نیست.

۲،۲،۱. اشکال: صغروی

موضوع این دسته از آیات، مربوط به زن مطلقه است که نمی‌توان از آنها برای جلب معیار در نفقه زن غیرمطلقه استفاده نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸، ص۲۶۰-۲۶۲). در پاسخ به این اشکال، می‌توان دو جواب عنوان کرد: نخست آنکه زن طلاق‌داده‌شده نیز تا زمانی که عدّه آن پایان یابد، همسر و صاحب نفقه به شمار می‌رود. دوم، در آیات مذکور، قواعد کلی بیان شده که میزان تکلیف به‌اندازه توان مکلف است. مناط این قاعده، حکم اولیه عقل به «قبح تکلیف مالایطاق» است؛ ازاین‌رو این آیه در تمام احکام، قابل استفاده است.

۲،۲،۲. اشکال: کبروی

جاری نمودن قاعده شأنیت زوج در رابطه با نفقه استحقاقی زوجه‌ای که برآمده از شأن زوجه است، مستلزم ضرر زوجه است (سربازیان و برزگر، ۱۳۹۶، ص۱۷۹). در پاسخ به این اشکال، سه جواب قابل طرح است: نخست، مدعای مذکور یعنی اثبات نفقه واجب بر اساس شأن زوجه، خود تحصیل حاصل و محل اختلاف است. دوم، چنین حقی هنوز اثبات نشده است تا موضوع برای قاعده لاضرر واقع شود. سوم، بر فرض اثبات چنین حقی می‌توان همان قاعده

ضرر را در جانب مرد نیز مورد استفاده قرار داد؛ یعنی تعیین نفقه بر اساس شأنیت زن برای مردی که ناتوان است، ضرر بلکه عسر و حرج است.

۲،۳. ضعیفه یونس‌بن عمار

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: نیکی به همسر چیست؟ فرمود: «شکمش را سیر کن، بدنش را بپوشان و از گناهانش درگذر. سپس [به همسرم] فرمود: برو، خداوند تو را در میان آنچه برای اوست قرار داد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۵، ص۵۱۱). این روایت به دلیل وجود ابوسمینه غالی (حلی، ۱۴۱۷، ص۲۵۴) و ذبیان‌بن حکیم، که حق و باطل را مخلوط می‌کرده (ابن‌غضائری، ۱۳۸۰، ص۵۹) و بهلول‌بن مسلم که مجهول است، ضعیف شمرده شده است. امّا به جهت آنکه دو صحیحه جمیل‌بن دراج و اسحاق‌بن عمار نیز همین معنا را روایت کرده‌اند، می‌توان این روایت را مورد استناد قرار داد. در روایت، عبارتی وجود دارد: «خداوند تو را در میان آنچه برای اوست قرار داد» که در معنای آن، چند احتمال وجود دارد:

الف) [امین] قرار داد. (مجلسی، ۱۳۷۰، ج۲۰، ص۳۲۵)

ب) خداوند تو را در میان آنچه که برای اوست قرار داد [تا بهرمند شوی]. (همان)

ج) خداوند تو را در میان آنچه که برای اوست قرار داد [تا به‌واسطه سختی و آسانی، آزمایش شوی].

از میان این چند معنا، معنای دوم اظهر است؛ زیرا امام درصدد است وعده دهد که در قبال این ازدواج، چه فایده‌ای به زن می‌رسد، درحالی‌که معنای نخست، با تکلیف نمودن زن هم‌خوانی دارد نه با عطا و موهبت به زن. معنای سوم نیز وعید است که با وعده فایده، متناسب نیست و به‌خلاف اراده امام است. پس معنای دوم، با سیاق هم‌خوانی بیشتری دارد؛ زیرا هم دربردارنده وعده امام به بهره‌مندی کنیز از اموال است و هم با سیاق روایت که بحث از اموال است هم‌خوانی دارد و از آن می‌توان برای این مطلب بهره برد که معیار بهره‌مندی زن از امور مادی در زندگی، بسته به میزان توان مالی است که همسر دارد و این روایت می‌تواند مؤیدی باشد برای بحث معیار مالی همسر؛ مگر آنکه گفته شود این روایت

شخصیه است و مختص به کنیز امام است که در پاسخ گفته می‌شود این روایت با توجه به صدر آن، که بحث عام و قاعده کلی است، نمی‌تواند شخصیه فرض شود.

۳. معیار شأنیت

مشهور فقهای امامیه، معیار در تعیین کمیت نفقه، حال زوجه است و کیفیت آن معیار، شأن زوجه است (بهجت، ۱۴۲۶، ص۱۱۰-۱۱۱). برای روشن شدن این معیار، باید ماهیت شأنیت روشن شود. برای فهم ماهیت معیار شأنیت لازم است دانسته شود: ادراکات انسان به دو نوع حقیقی و اعتباری متمایز می‌شوند. «اعتباریات» ادراکاتی هستند که لازمه عقل عملی و قوای شهویه و غضبیه است. تفاوت میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری در این است که این دسته از ادراکات، به‌خلاف ادراکات حقیقی، از عالم خارج از ذهن حکایت نمی‌کنند. اموری مانند شأن اجتماعی و به‌صورت کلی، همه امور مدنی، از ادراکات اعتباری به شمار می‌روند. این دسته از ادراکات اعتباری، بی‌فرض «اجتماع» شکل نمی‌گیرد و اجتماع به‌عنوان جزء العلّه برای آن مفروض است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۲، ص۲۱۶). ازاین‌رو، دارای تکثر و تحول دائمی هستند و چنین عنوانی نمی‌تواند معیار شرعی باشد مگر با تأیید شارع. پس معیار شأنیت، از امور اعتباری است که از ارتباط بین افراد جامعه انتزاع و جعل می‌شود و نه تنها ارزش حقیقی به دست نمی‌دهد، بلکه در موارد بسیاری ممکن است با ارزش حقیقی انسان در تضاد باشد؛ زیرا معتبر آنها، رابطه بین انسان‌هاست نه خداوند و مأذونین از طرف خدا. ازاین‌رو بایسته است تا ادله شرعی برای این قاعده، مورد کنکاش قرار گیرد تا مشخص شود آیا این عنوان، در شریعت امضاء شده است یا خیر؟

۳,۱. آیات

در این بخش، آیاتی که احتمال بهره‌برداری از آن در بحث شأنیت، چه اثباتاً و چه نفیاً وجود دارد، بررسی شده و مشخص می‌شود که آیا پذیرش معیار شأنیت، با نظام فکری قرآن سازگار است یا متناسب با این نظام نیست؟

۳،۱،۱. آیه ۱۳ سوره حجرات

بر اساس آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾، شأنیت زوجه از نظر شرعی برای وی جایگاهی در نزد خداوند ایجاد نمی‌کند تا حق وی با شأنیت زوج تعارض نماید و مستلزم ضرر شود؛ بلکه ادعای تفضّل افراد بر اساس شأن اجتماعی، که امر اعتباری است، خلاف شرع نیز هست. به‌عبارت‌دیگر، معیاری با عنوان شأنیت، هرچند در فقه اسلامی پربسامد است، امّا از نگاه اسلامی، نه تنها مدرکی برای ثبوت و اثبات آن از نظر شرعی وجود ندارد، بلکه بحث از شأنیت اجتماعی برای ایجاد حق، با مفاد آیه مذکور مخالفت دارد؛ زیرا بر اساس این آیه، معیار فضیلت حقیقی، ناشی از تقوا است که ارتباط بین عبد و معبود است و هرگونه حقی که برآمده از این ارتباط باشد، دارای ارزش حقیقی است. درحالی‌که شأنیت، از جعل یا انتزاع ارتباط بین افراد جامعه به دست می‌آید که هیچ مجوز شرعی برای معیار قرار دادن آن برای ایجاد تفاوت در میان افراد ندارد و امری است که به‌عکس، با نگاه اسلام در تضاد است؛ زیرا اسلام، امور اعتباری مانند قومیت، داشتن مال زیاد، فرزندان زیاد و ... را عامل برتری قلمداد نمی‌کند.

۳،۱،۲. آیه ۳۲ سوره نساء

بر اساس دلالت استعمالی آیه: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً﴾، این معنا متبادر می‌شود که خداوند به آرزوی داشتن فضیلت‌های انسانی، که برآمده از اعتبارات اجتماعی، از جمله درآمد مادی برای آدمی است اشاره می‌کند. چنان‌که در ادامه آیه آمده، برای مردان، بهره‌ای است از آنچه که کسب می‌کنند و برای زنان نیز همین گونه است، که نشان می‌دهد تمنّی مذکور، به امور مالی مربوط است و نهی در آیه، نهی از آرزوی داشتن این گونه مزیت‌ها است. ازاین‌رو نهی فرموده تا ریشه فساد برچیده شود؛ زیرا این گونه مزیت‌ها اموری است که هوای نفس به آنها علاقمند است. به همین جهت، در برخورد با این برتری‌ها، نخست آرزوی داشتن آنها در دل شکل می‌گیرد و هنگامی که آرزو تکرار شد و دستیابی محقق نشد، به حسادتی نهفته تبدیل می‌شود و در ادامه، این حسادت منشاء اثر

در رفتار خارجی می‌شود و از قلب به مقام عمل خارجی سرایت می‌کند، و ازآنجاکه حسادت امری شایع در میان انسان‌ها است، شیوع این خصیصه باعث نزاع‌های فراگیر و دامنه‌دار می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۴، ص۵۳۳). ازاین‌رو شأنیت مالی از نظر اسلام، نه تنها پسندیده نیست؛ بلکه امری است که مایه امتحان الهی است (تغابن:۱۵) و بنابراین نمی‌توان آن را معیاری دانست برای تفاوت در احکام شرعی به سود فرد دارای شأن مالی در اجتماع.

۳،۱،۳. آیه ۳۴ سوره نساء

بر اساس آیه: ﴿الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِم﴾، معیار برتری مردان به زنان به جهت آن است که مردان از لحاظ مالی، زنان را تامین می‌کنند؛ ازاین‌رو خداوند ایشان را بر زنان برتری داده است. اشکالی که به این استنباط وارد است اینکه رابطه بحث تفضل و بحث انفاق نفقه در آیه، به‌صورت علت و معلوم نیست؛ بلکه شکل منطقی آیه به این صورت است که:

حکم: قوامیت مردان بر زنان

علت اول: تفضل ذاتی برخی انسان‌ها بر برخی دیگر از جانب خداوند

علت دوم: انفاق نفقه زنان از مال توسط مردان

در این حالت، علت حکم قیومیت مردان بر زنان دو چیز است: یکی، تفضل ذاتی جسم مردان بر زنان (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۴، ص۵۴۳) و دیگری، انفاق مالی مردان بر زنان. پس علت برتری مردان به زنان، انفاق مالی نیست؛ بلکه انفاق مالی در عرض برتری ذاتی جسم مردان بر زنان، سبب برای حکم قیومیت مردان بر زنان است و این دو با هم رابطه تباینی دارند؛ زیرا در متن آیه نیز دو بار از حرف جر «باء» سببیت برای مجزا ساختن این دو سبب استفاده شده است. پس انفاق مالی، سبب برتری نیست؛ بلکه جزء العله برای قیومیت مردان بر زنان است. ازاین‌رو استدلال به این آیه برای اثبات معیار بودن برتری مالی در بحث خانوادگی، قابل قبول نیست.

۳،۱،۴. آیه ۲۷ سوره هود

بر اساس آیه: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ

إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»، استمداد از برتری مالی و اجتماعی برای جعل برتری نسبت به مومنین، سیره بزرگان کفار است؛ زیرا در این آیه، «مَلَأ» یعنی بزرگان ثروتمندان قوم نوح، پیروان نوح را دارای دو ویژگی دانسته‌اند:

الف) ساده‌لوحان زودباور

ب) افراد پست جامعه از نظر اعتبار اجتماعی

ازآنجاکه بر اساس این آیه، پیروان نوح از افراد نیرومندی نیستند، طاغوت‌ها این را علت عدم برتری نوح و یارانش دانسته‌اند. در واقع، فضیلت در میان این گروه، برتری مالی و اجتماعی است؛ درحالی‌که این نوع طبقه‌بندی انسان‌ها، از نظر خداوند، امری قبیح است؛ زیرا از زبان نوح، این گونه استدلال را رد می‌کند به اینکه: «درست است که من مالی ندارم، ولی از شما نیز برای رسالت خود مالی نمی‌خواهم تا متهم به دنیاطلبی شوم و افراد باایمان فقیر را نیز از خود طرد نمی‌کنم، چراکه ملاک برتری این دسته، ملاقات با خداوند است» (هود:۲۷). پس با توجه به این آیه، برتری مالی، از نظر خداوند هیچ اعتبار حقیقی ندارد تا بتوان آن را معیاری برای حکم شرعی قرار داد.

۳،۱،۵. آیه ۷۱ سوره نحل

در آیه: ﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» به‌صراحت بیان شده است که خداوند، در جامعه تفاوت مالی ایجاد کرده است، اما آیه دلالت ندارد بر اینکه این تفاوت ایجادشده ممدوح است یا مذموم و در مقام بیان این مسئله نیست؛ بلکه از یک واقعیت اجتماعی خبر می‌دهد. هرچند در ادامه آیه، به این ویژگی افراد متمول اشاره دارد که ایشان از ثروت خود به افراد فرودست جامعه نمی‌دهند تا تفاوت اجتماعی موجود از میان برداشته شود و این یک واقعیت است که در قرآن مورد مذمت قرار گرفته است: «و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی‌کنید». (حدید:۱۰)

۳،۱،۶. آیه ۲۱ سوره اسراء

آیه: ﴿انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» نیز تنها

به این حقیقت اجتماعی و طبیعی اشاره دارد که برخی از انسان‌ها بر برخی دیگر برتری دارند. این برتری، گاه در مناسبات اجتماعی مثل فزونی قدرت و ثروت است و گاه از نظر طبیعی و توانایی‌های جسمی و ذهنی است. امّا اینکه آیا این برتری‌ها باعث ایجاد مزیت بر دیگران از نظر حکم الله می‌شود، بدون شک این آیه در مقام بیان این مورد نیست؛ بلکه آیه درصدد بیان درجات حقیقی آخرت است و اعتبارات اجتماعی دنیا در برابر درجات آخرتی، پوچ است. شاید «اکبر» بر وزن «افعل تفضیل» این توهم را ایجاد کند که درجات دنیوی هم دارای حقیقت است. امّا افعل در این آیه، وصفی است؛ یعنی: «درجات آخرت در حقیقت، درجات بزرگ است و در مقابل درجات دنیا هیچ نیست». چنان‌که در قرآن آمده است: «زندگانی دنیا جز متاع فریب چیزی نیست». (حدید:۲۰)

۳،۱،۷. آیه ۷۵ سوره نحل

آیه: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ» نیز می‌تواند بر اساس دیدگاه باورمندان به معیار بودن شأن مالی، بنده فاقد قدرت مالی در برابر مالک، یکسان‌پنداری نشده است؛ ازاین‌رو در مناسبات مالی مربوط به مسائل فقهی نیز باید رعایت شأن افراد واجد شأنیت مالی رعایت شود. این آیه در مقام مقایسه دو جایگاه است:

الف) انسان آزاد

ب) انسان برده

و تفاوت این دو جایگاه بیان می‌شود:

الف) انسان آزاد دارای روزی نیکو و اختیار در انفاق این روزی است.

ب) انسان برده، نه اختیاری دارد و نه روزی از آن خود دارد.

بدیهی است که این دو جایگاه، یکسان نیست، امّا آیا نظر قرآن به این است که برده‌داری و استثمار را تایید کند تا لازمه آن یعنی برتری مالی و اجتماعی به‌عنوان فضیلتی محسوب شود و بر اساس آن، حکم میان فرد آزاد و مملوک، متفاوت گردد. آیه در مقام بیان این مسئله نیست؛ بلکه یک واقعیت اجتماعی ملموس برای مخاطب زمان جاهلیت است تا با قیاس این دو

جایگاه، بر عدم امکان شرک حکم داده شود. پس آیه در مقام بیان فضیلت حقیقی نیست.

۳،۱،۸. آیه ۱۶ سوره جاثیه

در آیه: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ﴾، اگر مراد از کلمه «عالمین» تمام عالمیان باشد، معنای برتری بنی‌اسرائیل بر تمامی عالمیان این خواهد بود که ما آنان را در پاره‌ای جهات، بر همه عالمیان برتری دادیم، مانند کثرت پیغمبرانی که در آنان مبعوث شدند، و کثرت معجزاتی که به دست انبیاء آنها جاری شد. و اگر مراد از این کلمه، عالمیان آن عصر باشد، در این صورت، مراد از برتری، برتری از همه جهات خواهد بود؛ زیرا بنی‌اسرائیل در عصر خود، از هر جهت بر سایر اقوام و ملل برتری داشتند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۸، ص۲۵۲) که به قرینه آیه: «به حقیقت، خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» (آل عمران:۳۳) می‌توان دریافت منظور آیه، برتری در زمان خویش است؛ زیرا آل‌ابراهیم، اعم از بنی‌اسرائیل است و برگزیدگی و انتخاب، تنها منحصر به این قوم نیست؛ بلکه شامل همه آل‌ابراهیم یعنی بنی‌اسماعیل و بنی‌اسرائیل می‌شود. ازاین‌رو برتری بنی‌اسرائیل، برای خود ایشان نیست؛ بلکه به جهت انبیاء ایشان است. همین معنا در مورد بنی‌اسماعیل نیز صادق است و برتری از آن همه بنی‌اسماعیل نیست؛ بلکه شامل انبیاء و ائمه از نسل ایشان می‌شود. ازاین‌رو این آیه، تفضل مادی را مد نظر ندارد.

۳،۲. روایات

در این قسمت، روایاتی که احتمال استفاده از آن برای اعتباربخشی به معیار شأنیت وجود دارد، بررسی می‌شود.

۳،۲،۱. صحیحه حلبی

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خانه و کنیز به خاطر بدهکاری فروخته نمی‌شود، چون مرد به ناچار باید خانه‌ای برای سکونت و خادمی برای خدمت و انجام کارها داشته باشد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۵، ص۹۷). بر اساس این روایت، چه فرد دارای شأنیت مالی فراوانی باشد یا دارای

شأنیت مالی کم، به طور مطلق، منزل و خادم از مستثنیات دِین شمرده شده است. قائلان به اعتبار شأنیت می توانند به این روایت استناد کنند؛ زیرا اگر ملاک شانیت مهم نبود، باید امام نسبت به کسی که شأن مالی فراوانی داشته، دستور دهند تا منزل کوچک‌تری اختیار کند و در حد وسع خود، بدهی را بپردازد؛ درحالی‌که امام چنین دستوری صادر نکرده است و به طور مطلق، منزل را خواه گرانبها و خواه ارزان، از مستثنیات دِین قرار داده است. ازاین‌رو می توان دریافت شأن ثروتمند آن است که خانه و خدمتکاری متناسب با خود داشته باشد و فقیر هم به تناسب جایگاه خود از این امکانات بهره ببرد. در پاسخ به این استدلال باید عنوان کرد:

الف) امام در مقام بیان اصل مستثنیات دین هستند، نه فروع مستثنیات دین که اگر فرد، منزل بزرگی داشت، چه حکمی دارد. پس امام در مقام بیان جزئیات مسئله نبوده‌اند تا بتوان استدلال کرد. چون امام سخنی از تقسیم ملک نیاورده است، پس دلالت بر حفظ شأن دارد؛ بلکه عدم بیان، به علت عدم مقام بوده است.

ب) امام درصدد بیان یک قاعده کلی است و آن اینکه فرد بدهکار باید برای زندگی، سرپناه داشته باشد؛ پس خانه وی فروخته نمی‌شود. حال اگر علت مذکور، محقق شود به این صورت که فرد ثروتمند در خانه‌ای کوچک مستقر شود و خانه بزرگ وی فروخته و خدمتکار ارزان‌تری برای وی مهیا شود تا از بابت مابه‌التفاوت قیمت مذکور، بدهی طلبکار داده شود، مسلماً این فرض، خارج از بحث روایت است؛ زیرا موضوع روایت در جایی است که به‌صورت کلی، مسلمان از حق سکونت و خدمتکار منع شود، ولی در فرض فروش خانه و تبدیل آن به کوچک و خدمتکار ارزان، بدون شک فروش خانه به حکم قاعده لا ضرر، واجب است؛ چراکه در غیر این صورت، طلبکار دچار ضرر بدون مسوق شرعی می‌شود و ازآنجاکه اصل در امور مالی بر سخت‌گیری است، باید اینجا از این ضرر اجتناب نمود.

۳،۲،۲. صحیحه ربعیّ و فضیل

امام صادق علیه‌السلام در معنی آیه: ﴿وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ (طلاق:۷) فرمود: «خوراک او را بدهد، چندان‌که کمر راست کند و نیز او را بپوشاند والاّ باید میان آن دو را جدا ساخت» (صدوق، ۱۴۱۳، ج۳، ص۴۴۰). بر اساس این روایت، که به‌صورت صریح بیان شده،

وظیفه مرد در نفقه به‌اندازه‌ای است که زن گرسنگی نکشد و پوشیده باشد و در کمتر از این موارد است که زن حق طلاق پیدا می‌کند؛ زیرا در حالت عسر نیز نفقه از عهده مرد ساقط نمی‌شود: «هزینه لازم ... همسر ... بر او در حال عسر و یسر لازم است» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ج۱، ص۳۳۶). بر این اساس، مرد باید حداقل‌های زندگی را فراهم کند وگرنه زن می‌تواند جدا شود. به‌عبارت‌دیگر، این میزان، حد عسر و حرج است. پس بر اساس این روایت، اگر نفقه پایین‌تر از حد شأن زن بود، زن حق طلاق ندارد و این نشان می‌دهد حداقل میزانی که مرد باید برای زن تامین کند، مقداری است که وی گرسنه نماند و پوشیده باشد، هرچند شأن وی بیش از این مقدار باشد. این روایت، میزان بیش از این را به اثبات نمی‌رساند و اگر در اینجا شأنیت موضوعیت داشت، امام علیه‌السلام بیان می‌فرمود؛ درحالی‌که حضرت، مطلق بیان می‌دارد. ولی اگر زن از طلاق صرف‌نظر نماید، در آن صورت دو احتمال، قابل بحث است:

الف) تقلیل حق به خیرالموجودین

ب) تعلیق حق به زمان توانایی مرد در پرداخت نفقه

در پاسخ به این سوال که اگر مردی توانایی کمتر از میزان بیان‌شده در روایات را داشته باشد، کدام‌یک از دو حکم تعلیق یا تقلیل برای وی ثابت می‌شود. در آیه ۷ سوره طلاق بحث شده است که افراد دارای قدرت تمکن مالی، به میزان متعارف قدرت خود باید نفقه دهند، امّا کسی که توانایی محدودی دارد، باید در حد توان خود پرداخت کند و اگر این توانایی کمتر از مقداری است که حق زن شمرده شده است، باید به‌اندازه آنچه خداوند به وی داده است پرداخت کند: ﴿فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ و بیش از این مقدار از وی ساقط می‌شود؛ زیرا زن با عدم درخواست طلاق، وضعیت موجود را پذیرفته و امضا کرده است.

۳،۲،۳. صحیحه دوم اسحاق‌بن عمار

به امام صادق علیه‌السلام گفتم: «مردی ۸۰۰ درهم نقره و پسرش ۲۰۰ درهم نقره دارد و ده نفر عیال دارد و به‌وسیله آن ۸۰۰ درهم، به‌سختی خوراک آنها را می‌دهد، و شغلی هم ندارد بلکه آن ۸۰۰ درهم را سرمایه می‌کند... آیا درست است اگر زکاتی به او تعلّق گرفت که بپردازد، از مالش خارج کند و به عیالش برگرداند و این گونه به نفقه و خرج زندگی زن و بچه‌اش توسعه

دهد؟ فرمود: آری» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۲، ص۵۶۱). بر اساس این روایت، معیار نفقه، توان مرد است که اگر توان مرد کم بود، واجد دریافت زکات می‌شود تا به معیشت خانواده توسعه دهد. اگر شأن، معیار بود، دیگر توسعه معنا نداشت.

۳،۲،۴. موثقه سماعه

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ممکن است با سرمایه ۷۰۰ درهم، گرفتن زکات حلال باشد و با سرمایه ۵۰ درهم، گرفتن زکات حرام باشد. گفتم: چگونه؟ فرمود: درصورتی‌که صاحب ۷۰۰ درهم، عائله زیادی داشته باشد، تا آن حدّ که اگر عایدی خود را بین عائله تقسیم کند، هزینه آنان را کفایت نکند، چنین شخصی برای مخارج خودش از زکات مصرف نکند، ولی برای عائله سنگین خود زکات بگیرد. امّا دیگری، اگر تنها باشد و با کسبی که دارد، مخارج خود را تأمین می‌کند، زکات نمی‌تواند بگیرد» (همان، ص۶۶۲). بر اساس این روایت، معیار اینکه کسی مستحق دریافت زکات شود این است که هزینه وی، کفایت عائله او را نکند و برای اینکه مشخص شود هزینه وی کافی نیست، در روایت، تعداد عیال معتبر شده است. یعنی اگر کسی افراد زیادی را داشت که عائله وی بود و درآمد وی کفاف این تعداد را نداشت، حق دارد زکات بگیرد. درحالی‌که اگر شأنیت، معیار نفقه به شمار می‌رفت، باید گفته می‌شد کسی که بر اساس شأنیت وی یا همسرش توان پرداخت نفقه را ندارد مستحق زکات است. پس این روایت به دلالت التزامی اثبات می‌کند که معیار نفقه، شأنیت فرد یا همسر وی نیست. در سند این روایت، زرعه‌بن سماعه حضرمی واقفی‌مذهب (نجاشی، ۱۳۶۵، ص۱۷۶)، ولی ثقه (حلّی، ۱۴۱۷، ص۲۲۴) است.

۳،۲،۵. صحیحه معاویة‌بن وهب

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: «کسی که ۳۰۰ و یا ۴۰۰ درهم سرمایه دارد و با آن کار می‌کند، ولی نمی‌تواند با این کار، خوراک خانواده‌اش را تأمین کند، آیا باید کسری هزینه را از سرمایه خود برداشت کند و بخورد یا اینکه زکات بگیرد و کسری خوراک را تکمیل کند؟ فرمود: نه. بلکه مخارج خود و برخی اعضای خانواده‌اش را از درآمد شخصی خود اداره کند و مخارج بقیّه عائله را از راه زکات تأمین کند و با سرمایه خود، هرچه باشد، به کسب و کار خود بپردازد

(کلینی، ۱۴۰۷ ج۲ ص۶۰۰). بر اساس این روایت، نفقه‌ای که بر گردن مرد واجب است، آن مقدار از خوراکی است که باید تأمین شود و برای میزان آن، معیار شأن نیست و مطلق بیان شده است؛ یعنی شأنیت، موضوعیت ندارد و از این اطلاق می‌توان دریافت عدم توانایی یعنی: «فقدان خوراکی» و توانایی یعنی: «وجود داشتن خوراک به میزان مورد نیاز». پس این روایت، دلالت دارد بر اینکه نفقه به‌اندازه‌ای است که نیاز ضروری زن برطرف شود، نه نیاز بر اساس شأنیت. مفاد همین روایت، در صحیحه از زراره آمده است. (صدوق، ۱۳۶۱، ص۲۶۲)

۳،۲،۶. موثقه دوم سماعه

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: «مردی مقداری درهم نقره دارد که با آنها کار می‌کند درحالی‌که در آن درهم‌ها زکات بر عهده دارد و درآمدی که به‌وسیله اموالش درمی‌آورد، برای غذا و لباس زن و بچه‌اش کفایت می‌کند، ولی برای توسعه غذای ایشان به خورش کفایت نمی‌کند؛ بلکه از آن درآمد، برای غذا و لباس ضروری آنها خرج می‌کند [حکم او چیست؟] فرمود: نظر کنید به زکات مالش و مقداری از آن را -کم باشد یا زیاد- خارج کند و به افرادی که زکات برای آنهاست بدهد و بقیّه زکات مالش را برای زن و بچّه‌اش خرج کند و با آن برای آنها خورش بخرد و غذای آنها را اصلاح کند و در این راه، اسراف و زیاده‌روی نکند و خودش از آن خورش نخورد. بسا فقیری که اسراف‌کارتر از غنی است. گفتم: چگونه فقیری اسراف‌کارتر از غنی است؟ فرمود: همانا غنی، از آنچه که به او می‌رسد و مال اوست انفاق می‌کند و فقیر از آنچه که مال او نیست، انفاق می‌کند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۳، ص۵۶۲). بر اساس این روایت، چند نکته قابل استنباط است:

الف) توسعه در روزی، مختص به افراد غنی نیست؛ بلکه امری است که شأن همه مومنین است، چه فقیر باشند چه ثروتمند.

ب) توسعه روزی، بر فرد عیالوار که تنها به قدر کفایت درآمد دارد، واجب نیست. درصورتی‌که توان مالی وی فراتر رود آیا این توسعه واجب است؟ یک- از ظاهر روایت، وجوب به دست می‌دهد؛ زیرا از فعل امر استفاده شده است. در این صورت نیز شأن مکلف افزایش پیدا کرده است که متناسب با

معیار توان مکلف است، نه شأن عیال. پس نظریه شأن عیال بر اساس این روایت نیز اثبات نمی‌شود؛ بلکه به‌خلاف آن، شأن مکلف اثبات می‌شود که همان توان مکلف است.

دو- بر اساس روایت صحیحه دوم اسحاق، این امر واجب نیست؛ بلکه جایز است و ازآنجاکه این روایت، مخصص بر ظاهر روایت پیشین است، در این صورت نیز شأن با توجه به افزایش شأن مکلف افزوده شده است، ولی حکم نفقه وجوب پیدا نکرده است.

۳،۲،۷. ضعیفه عبدالله‌بن سنان

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «صدقه شتر و گاو، به آراستگان از مسلمانان پرداخت می‌شود و زکات طلا و نقره و هرآنچه که از زمین می‌روید و آنچه با قفیز پیمانه می‌شود، برای فقرای حقیر در نظر گرفته می‌شود. گفتم: چگونه و چرا چنین می‌شود؟ فرمود: زیرا آراستگان آبرومندان، از مردم شرم دارند، پس زیباترین آن دو نزد مردم، به آنها پرداخت می‌شود» (همان، ص۵۵۰). برخی، این روایت را برای اثبات شأنیت مالی استفاده کرده‌اند (ابراهیمی و رحمانی، ۱۳۹۶، ص۱۹) با این استدلال که «اَلْمُتَجَمِّلِینَ» در متن روایت به معنی «اهل تجمل» یعنی افرادی که دارای شأن مالی بالایی هستند آمده است؛ درحالی‌که با توجه به نص روایت، که تفاوت میان دو دسته از فقرا را در شرم از مردم بیان می‌کند، مشخص می‌شود منظور از «اهل تجمل»، معنی آن در فارسی یعنی اهل ثروت و تجمل نیست، که نویسندگان مقاله فوق گمان داشته‌اند؛ بلکه در اینجا این واژه مترادف آبرومندانی است که از اظهار فقر، شرم می‌کنند و در فعل ایشان، فقر مشاهده نمی‌شود. در مقابل، «فُقَرَاءِ اَلْمُدْقَعِینَ» کسانی هستند که خود را حقیر کرده و اظهار فقر می‌کنند؛ چنان‌که در معنای «دقع» نیز آمده که به معنای حقیر و ذلیل است (ابن‌فارس، ۱۹۷۹، ج۲، ص۲۹۰). همین معنا را علامه حلی تایید می‌کند: «المعتادین بالسؤال» (حلی، ۱۴۱۴، ج۵، ص۳۳۹). به‌علاوه، این روایت از نظر سندی دارای ضعف است؛ زیرا محمدبن سلیمان دیلمی توسط نجاشی (۱۳۶۵، ص۱۸۲)، علامه حلی(۱۴۱۷، ص۲۵۵)، شیخ طوسی (۱۴۲۷، ص۳۶۳) و ابن‌غضائری (۱۳۸۰، ص۹۱) تضعیف شده است.

۳،۲،۸. ضعیفه عبدالعزیز

ابوبصیر به امام علیه‌السلام عرض کرد: «فدایت شوم! او خانه‌ای دارد که به ۴۰۰۰ درهم می‌ارزد، کنیزی نیز دارد، غلامی هم دارد که روزی بین ۲ تا ۴ درهم به شترش آب می‌دهد و این به غیر از علف شتر است، و عیال هم دارد. آیا حق دارد زکات بگیرد؟ فرمود: آری. گفتم: با اینکه اینها را دارد؟ فرمودند: توقّع داری که به او امر کنم خانه‌اش را که عزّت و محل تولدش هست بفروشد؟ یا کنیزش را که او را از سرما و گرما محافظت می‌کند و آبروی خودش و زن و بچه‌اش را نگه می‌دارد بفروشد؟ یا امر کنم که غلامش و شترش را که محل درآمد اوست بفروشد! بلکه او حق دارد زکات بگیرد.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۳، ص۵۶۲). بر اساس این روایت، برخی درصدد برآمده‌اند تا اثبات کنند شأنیت فرد در میزان نفقه موثر است؛ زیرا امام علیه‌السلام زکات را برای فردی که دارای خانه و کنیز و غلام و شتر است جایز دانسته است؛ درحالی‌که چنین فردی بدون شک دارای تمکن مالی برای سیر کردن و پوشاندن عیال خود به حداقل میزان ممکن است. پس از جهت اینکه وی از لحاظ شأنی توان پرداخت نفقه را ندارد، مجاز به استفاده از زکات است (ابراهیمی و رحمانی، ۱۳۹۶ ص۲۰)، امّا علت جواز زکات برای وی منحصر در بحث شأن نیست و اسباب دیگری نیز دارد. علاوه بر این، در سند اسماعیل‌بن عبدالعزیز و عبدالعزیز مجهول هستند و بین اسماعیل‌بن عبدالعزیز و ابراهیم بن هاشم قمی، دو طبقه فاصله است و ارسال وجود دارد.

۴. معیار اعتدال یا عرف متشرعه

در این معیار، حد واجب نفقه‌ای که بر عهده مرد گذاشته شده، به میزان اعتدال و غیراسراف است، چنان‌که برخی در آیه ۲۳۳ سوره بقره، قائل به این معیار شده‌اند (طیب، ۱۳۷۸، ج۲، ص۴۷۲). این معیار در واقع، همان عرف متشرعه جامعه است که در امور خود، اسراف و تبذیر ندارند و بر اساس موثقه سماعه به دست می‌آید. وی نقل می‌کند از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: «کسی که خانه و برده خدمتکار دارد، می‌تواند زکات بگیرد؟ فرمودند: بلی. امّا اگر خانه او در اجاره باشد و زندگی خود و خانواده‌اش را با مال‌الاجاره اداره کند،

نمی‌تواند زکات بگیرد و اگر خانه او در اجاره باشد، ولی نتواند خود را با مبلغ مذکور تأمین کند، می‌تواند زکات بگیرد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج۲، ص۶۶۲). بر اساس این روایت:

الف) میزان فقری که موجب جواز استفاده زکات برای فرد می‌شود، عدم توانایی فرد در تأمین پوشش و طعام در حدی است که موجب اسراف نشود. امّا پرسشی که در اینجا مطرح است اینکه اسراف در این مورد به چه معناست؟ در پاسخ باید گفت با توجه به موثقه دوم سماعه، اسراف در اینجا به آن معنا است که مرد برای خود هم در زکات بهره‌ای در نظر بگیرد. امّا توسعه طعام و لباس برای عیال، جز اسراف نیست، پس بر اساس این فراز از روایت مورد بحث، معیار مد نظر برای میزان واجب تهیه نفقه به میزانی است که در عرف متشرعه، نه اهل اسراف باشد و نه تبذیر؛ زیرا در روایت گفته شد «نیاز خود را با این ویژگی نتواند برطرف کند». پس به نظر می‌رسد معیار نفقه واجب بر مرد، بر اساس این روایت، میزانی است که عرف متشرعه آن را تأیید نماید. اما این استنباط نادرست است؛ چراکه تلازمی بین میزان توانایی فرد در پرداخت نفقه به میزان مطلوب و میزان واجب نفقه وجود ندارد؛ بلکه این معیار، برای فقر موضوع در بحث زکات است. چه بسا بر اساس معیار تعیین زکات، فرد فقیر شمرده شود، ولی میزان درآمد وی بیش از حد نفقه واجب باشد.

ب) اگر کسی توانایی تهیه طعام و پوشش در حد قوت و صرف پوشش را برای عیال دارد، ولی بیش از آن مقدار، یعنی توانایی تهیه طعام و پوشش غیراسرافی برای عیال را ندارد، بر اساس قیاس اولویت، به مصداق این روایت، مستحق زکات است و فقیر شمرده می‌شود. امّا آیا توانایی وی کمتر از حد واجب نفقه است؟ روایت در مقام بیان این پرسش نیست و سکوت کرده است.

نتیجه‌گیری

از جمع میان روایات و آیات بیان‌شده می‌توان دریافت قاعده اولیه در بحث معیار اختلاف مالی در زندگی زناشویی این است که نفقه باید به‌اندازه قدرت شوهر باشد، خواه شوهر توانگر باشد یا فقیر، خواه هر دو ثروتمند باشند خواه معسر و خواه یکی از آن دو معسر باشد و دیگری ثروتمند. در حکم اولیه، معیار پرداخت نفقه، توان شوهر است و سایر معیارها از جمله عرف متشرعه یا حال زوجه یا میزان بیان‌شده در روایات، معیار نیست. پس در زمان اختلاف بین زوج و زوجه در میزان نفقه، باید توانایی زوج، ملاک قرار داده شود. هرچند عرف همسر، بیش از این مقدار را طلب کند. امّا رابطه ادله اثبات‌کننده معیار توان تکلیف با ادله اثبات‌کننده معیار توقیفی مانند مرسله شهاب و صحیحه جمیل و اسحاق در این است که روایات توقیف برای تعیین حکم وضعیتی است که مرد از حداقل مذکور در روایات، توان کمتری دارد. در این صورت، حق طلاق به زن داده می‌شود و وی می‌تواند از این حق استفاده کند و می‌تواند به وضعیت موجود رضایت دهد، که در نتیجه، مقدار نفقه واجب، باز به میزان توانایی مرد در حالت عسر است. از این معنا می‌توان یک نتیجه کلی به دست آورد و آن اینکه در بحث اختلافات مالی در تعارض حقوق زناشویی، معیار کلی، توان مکلف است تاجایی‌که منجر به عسر و حرج نشود.

فهرست منابع

قرآن مجید

کتاب

۱. ابن‌شعبه حرانی (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱. ابن‌غضائری، احمدبن حسین (۱۳۸۰ش)، *الرجال*، قم: دار الحدیث.

۲. ابن‌فارس، احمد (۱۹۷۹م)، *معجم مقاییس اللغه*، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۳. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۶ق)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام.

۴. حلی، یوسف‌بن مطهر (۱۴۱۴ق)، *تذکره الفقهاء*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام.

۵. ـــــــــــــــ (۱۴۱۷ق)، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، قم: مؤسسة نشر الفقاهة.

۶. راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، دمشق: دار القلم.

۷. سبزواری نجفی، محمدبن حبیب‌الله (۱۴۱۹ق)، *ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

۸. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق)، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: مولف.

۹. صدوق، محمدبن علی (۱۳۶۱ش)، *معانی الاخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۰. ـــــــــــــــ (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین و تمام المعرفه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۱۱. ـــــــــــــــ (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ش)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران: صدرا.

۱۳. ـــــــــــــــ (۱۳۷۴ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۴. طباطبائی، سید علی (۱۴۱۹)، *ریاض المسائل*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۱۵. طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.

۱۶. طبرسی، فضل‌بن حسن (۱۴۱۰ش) *المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.

۱۷. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۶۳ش)، *الإستبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

۱۸. ـــــــــــــــ (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الأحکام*، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

۱۹. ـــــــــــــــ (۱۴۲۷ق)، *رجال طوسی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۲۰. ـــــــــــــــــــ (بی‌تا)، *التبیان*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۱. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام.
۲۲. ـــــــــــــــــــ (۲۰۰۷م)، مجموعه رسائل، قم: مکتبه فدک.
۲۳. کرکی، علی‌بن حسین (بی‌تا)، *جامع المقاصد*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، قم: دار الکتب الإسلامیه.
۲۵. مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۰ش)، *مراه العقول*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۶. مقداد، جمال‌الدین (بی‌تا)، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، نجف: منشورات المکتبة المرتضویّة للإحیاء الآثار الجعفریّة.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۸ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. ـــــــــــــــــــ (۱۴۲۱ق)، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم: مدرسه امام علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام.
۲۹. نجاشی، احمدبن علی (۱۳۶۵ش) *رجال نجاشی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲ش)، *جواهر الکلام*، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

مقاله

۱. ابراهیمی، بی‌بی رحیمه و رحمانی، علی (۱۳۹۶ش)، «بررسی مقایسه‌ای شأن و منزلت مالی در فقه و اخلاق اسلامی»، *فقه و اصول*، ش۲، ص۹-۲۹.
۲. سربازیان، مجید و برزگر، غلامرضا (۱۳۹۶ش)، «معیار تعیین نفقه زوجه در فقه امامیه و حقوق مدنی»، *مطالعات حقوقی*، دوره: ۹، ش۱، ص۱۷۵-۲۰۴.
۳. علی‌یوسفی، احمد (۱۳۷۹ش)، «دگرگونی قیمت‌ها در عصر تشریع»، فصلنامه *فقه*، دوره: ۷، ش۲۶-۲۵، ص ۱۵۳-۲۱۴.
۴. کاظم‌پورفرد، فاطمه و جمشیدی شهمیری، مهسا (۱۳۹۰ش)، «واکاوی فقهی در ملاک تعیین مقدار نفقه و مصادیق آن با نگاه تطبیقی بر آرای فقهای اسلامی»، *فقه و حقوق خانواده*، ش۵۵، ص ۱۴۰-۱۵۸.